



تقریر درس خارج اصول فقه آیت الله اراکی رحمته الله

سال تحصیلی ۱۴۰۵ - ۱۴۰۶

مقرر	حجت الاسلام محمد علی زحمت کش	جلسه	۸	تاریخ	۱۴۰۵/۰۷/۱۴
عنوان ۱	اصول عملیه				
عنوان ۲	مقدمات بحث				
عنوان ۳	مقدمه چهارم: تفاوت امارات و اصول و سبب تقدم امارات				
عنوان ۴	نظریه مختار: ترتب ذاتی و ثبوتی میان امارات و اصول				
عنوان ۵	بند نخست: حالات سه گانه مکلف در مقام ثبوت نسبت به تحصیل اغراض الزامیه بند دوم: ترتب ذاتی و تکوینی میان فروض سه گانه بند سوم: انقسام ثبوتی حالات مکلف در افق علم مولا بند چهارم: تعمیم مسأله تقدم و تأخر به دایره خود اصول عملیه				

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ»

چکیده درس

محور بنیادین این درس تبیین چهار بند از مسلک مختار در وجه فارق ثبوتی میان امارات و اصول عملیه بود. در بند نخست بیان شد که در علم مولا پیش از مقام بیان، مکلف نسبت به اغراض الزامیه از سه حالت علم وجدانی، کشف ظنی و تعذر هر دو طریق خارج نیست. در بند دوم اثبات شد که ترتب میان این مراتب سه گانه، ترتبی عقلی، تکوینی و ذاتی است نه جعلی و قراردادی؛ چنانکه در اغراض شخصی انسان نیز عیناً جریان دارد.

در بند سوم تبیین گردید که این انقسام ثبوتی نشان می دهد تمایز میان امارات و اصول ناشی از شؤون مقام اثبات نظیر حکومت، ورود و تخصیص نیست. همچنین ضابطه تراحم حفظی میان قوت احتمال و محتمل نقد شد؛ زیرا از یک سو در امارات غیر معتبر با وجود قوت احتمال، اصل عملی حاکم است و از سوی دیگر در ابواب دماء و اعراض، با وجود قوت فوق العاده محتمل، شارع بینه را بر استصحاب مقدم داشته است که این امر حاکی از اصالت ترتب ذاتی است.

سرانجام در بند چهارم، شمول و انطباق این ضابطه بر روابط درونی خود اصول عملیه به اثبات رسید؛ بدین بیان که تقدم اصل موضوعی بر حکمی و اصل سببی بر مسببی نیز ناشی از تقدم ذاتی موضوع و سبب است. این هماهنگی وثیق

میان عقل و تشریع، جلوه‌ای شگرف از انضباط عقلانی شریعت و برآمده از معارف غنی مکتب اهل بیت علیهم السلام به شمار می‌آید.

نظریه مختار در طی چند بند تشریح می‌شود:

بند نخست: حالات سه‌گانه مکلف در مقام ثبوت نسبت به تحصیل اغراض الزامیه

هنگامی که مولا در مقام ثبوت به سبب وجود اغراض الزامیه در صدد جعل تکالیف الزامیه برای مکلف برمی‌آید، عقلاً لازم است طریقی را جهت عمل به این تکالیف و تحصیل اغراض الزامیه در نظر بگیرد. از حیث امکان دستیابی و تحصیل اغراض الزامیه، مکلف از سه حالت کلی خارج نیست؛ و مولای حکیم در افق تشریع خویش ناگزیر باید این حالات سه‌گانه را ملحوظ دارد:

حالت نخست آن است که مکلف نسبت به تکالیف و اغراض الزامیه واجد علم و قطع باشد، که در این فرض وظیفه او در متابعت از علم و امتثال تکلیف کاملاً مبرهن و روشن است. حالت دوم آن است که مکلف علم وجدانی ندارد، اما کاشف ظنی در اختیار اوست. در این فرض نیز عقل حکم می‌کند که هرگاه تحصیل علمی و احراز قطعی تکالیف الزامیه امکان‌پذیر نباشد، در درجه دوم باید تحصیل ظنی صورت پذیرد؛ و این ترتیبی کاملاً طبیعی و عقلی میان مرحله اول (علم) و مرحله دوم (ظن) است.

چنانچه این طریق نیز برای عبد میسر نگردد، مولا در مقام ثبوت می‌داند که مکلف ممکن است علاوه بر دو حالت پیشین، به حالت سوم نیز مبتلا شود؛ و آن فرضی است که عبد نه علم قطعی و نه طریق ظنی کاشف در اختیار دارد. در چنین موقعیتی، مولا نمی‌تواند مکلف را به حال خود رها سازد و اغراض الزامیه خویش را مهمل گذارد؛ بلکه از آنجا که اغراض الزامیه کماکان در لوح واقع باقی است، مولای حکیم باید وظیفه عملیه مکلف را مشخص سازد تا معین گردد که در این ظرف تحریر، چه وظیفه‌ای متوجه اوست.

دو شیوه مولا در تعیین وظیفه عملیه (مقام ثبوت)

در این مقام - که همگی پیش از مرحله اثبات و بیان است - در برابر مولا دو شیوه و دو راهکار بیشتر متصور نیست که در مقام جعل وظیفه عملیه، یکی از آن دو را برای مکلف برگزیند:

شیوه نخست: اصل عملی الزامی

راهکار نخست آن است که مولا وظیفه عملیه‌ای برای مکلف معین فرماید که منتهی به احراز قطعی اغراض واقعیه گردد؛ و این مهم از طریق جمع میان جمیع احتمالات و اتیان همه احتمالات غرض مولا محقق می‌شود؛ بدین بیان که به مکلف دستور داده شود به هر احتمالی اعتناء نماید؛ خواه این احتمال مربوط به تکلیف الزامی ایجابی (وجوب) باشد که در نتیجه باید جمیع احتمالات را به جا آورد، و خواه احتمال تکلیف الزامی تحریمی (حرمت) باشد که مقتضای آن، اجتناب و ترک همه احتمالات خواهد بود. این راهکار، همان جعل اصل عملی الزامی و ایجاب احتیاط است.

شیوه دوم: اصل عملی ترخیصی

راهکار دوم آن است که اغراض الزامیه‌ای که در این ظرف برای مکلف مجهول مانده‌اند - و نه با علم و نه با کشف ظنی احراز نشده‌اند - به گونه‌ای باشند که استیفا و تحصیل حتمی آنها به جهت تراحم با مصلحت تسهیل و ارفاق بر عباد، در رتبه نخست اهتمام مولا نباشد. در چنین موضعی، مولای حکیم اصل عملی ترخیصی - مانند اصل برائت - را جعل می‌فرماید و به مکلف اذن می‌دهد که نسبت به تکلیف مشکوک، بنا را بر ترخیص و برائت بنهد و محتمل را ترک گوید. این فروض و انقسامات همگی پیش از رسیدن به مقام اثبات و لسان دلیل، در عالم ثبوت محقق است.

بند دوم: ترتب ذاتی و تکوینی میان فروض سه‌گانه

نکته دوم آن است که میان فروض سه‌گانه‌ای که بیان شد، «ترتب ذاتی» حاکم است؛ بدین معنا که میان آنها ذاتاً ترتب عقلی برقرار است و این ترتب، امری جعلی، اعتباری یا قراردادی نیست. چنین نیست که مولا خود آمده باشد و تشریعاً میان این مراحل ترتب ایجاد کرده و فرموده باشد: «نخست به این امر عمل کن، سپس به آن و در مرتبه بعد به دیگری»؛ خیر، صرف نظر از جعل و تشریع مولا، تکویناً و ذاتاً میان این مراحل و فروض سه‌گانه ترتب وجود دارد.

روشن است که اگر انسان واجد علم باشد، عقل صریحاً حکم می‌کند که باید در پی تحصیل غرض الزامی برآید؛ و این ضابطه حتی در اغراض شخصی و الزامی خود مکلف - صرف نظر از اغراض مولا - نیز جاری است. اگر مکلف در صدد نیل به هدفی بسیار خطیر و الزامی برای خویش باشد، نخست در پی راهی برمی‌آید که به طور قطعی آن غرض را تأمین نماید؛ اگر چنین طریقی میسر نشود، ناگزیر به سراغ راهی می‌رود که با ضریب احتمال و کشف بالایی (طریق ظنی) مقصود را حاصل کند؛ و چنانچه نه علم و نه طریق ظنی در دسترس او نبود، اگر آن غرض برای وی فوق‌العاده حیاتی باشد، به ناچار جمیع محتملات را انجام می‌دهد (احتیاط)، و اگر غرضی کم‌اهمیت باشد، از آن صرف نظر می‌کند (ترخیص).

بنابراین، این تقدم و تأخر، ترتبی ذاتی است که میان خود این فروض محتمله ثلاثه وجود دارد و امری جعلی و وضعی نیست که وابسته به اعتبار جاعل باشد؛ و همان‌گونه که گذشت، حتی در اغراض شخصی مکلف نیز همین ترتب عقلایی و ذاتی بین این فروض جریان دارد.

بند سوم: انقسام ثبوتی حالات مکلف در افق علم مولا

از مباحث مطروحه در بند نخست و بند دوم آشکار می‌گردد که این فروض سه‌گانه، انقسامی ثبوتی برای حالات مکلف به شمار می‌آیند؛ بدین تبیین که در علم ازلی مولا، پیش از آنکه مرحله‌ای برای جعل طرق احراز تکالیف و اغراض شرعیه پیش آید، هنگامی که مولا به مکلف و شرایط امتثال او توجه می‌فرماید، مکلف ذاتاً قابل انقسام به همین حالات سه‌گانه است: وی یا به تکلیف علم می‌یابد؛ یا کاشف ظنی برای او حاصل می‌شود؛ و یا هیچ‌یک از این دو طریق برای او میسر نیست، که در این فرض اخیر، یا غرض لزومی آن چنان اهمیتی دارد که باید با اتیان کل محتملات و احتیاط تام احراز گردد، و یا اهمیتی ندارد و ترک می‌شود. این انقسام، تقسیمی است که در عالم ثبوت و پیش از عالم اثبات و لسان بیان، برای مکلف در پیشگاه علم مولا تحقق دارد.

ثمره انقسام ثبوتی: بطلان ارجاع تمایز امارات و اصول به شؤون مقام اثبات

بر این مبنا مترتب می‌گردد که تمایز میان امارات و اصول، هرگز ناشی از مقام اثبات و لسان بیان مولا نیست تا ادعا شود وجه فارق میان آنها «حکومت»، «ورود»، «تخصیص» یا «تخصص» است؛ زیرا تمامی اینها از شؤون و اصطلاحات مقام اثبات به شمار می‌آیند.

کارکرد عناوینی نظیر حکومت، ورود، تخصیص و تخصص، جمع عرفی میان ادله در مقام دلالت و اثبات است؛ درحالیکه ریشه تمایز امارات و اصول در مرتبه‌ای پیشین و در عالم ثبوت قرار دارد.

نقد جامعیت معیار «قوت احتمال» و «قوت محتمل» استاد شهید صدر رحمته الله علیه

افزون بر این، حتی این تقدم ذاتی، دائر مدار صرف «قوت احتمال» یا «قوت محتمل» - بدان نحو که استاد شهید صدر رحمته الله علیه فرموده‌اند - نیز نمی‌باشد. چه بسا در موردی قوت احتمال وجود داشته باشد، اما به دلیلی قوت محتمل بر آن مقدم گردد؛ و به عکس، گاهی قوت محتمل موجود است، اما قوت احتمال مقدم می‌شود.

مقصود این است که ضابطه قوت احتمال و قوت محتمل نمی‌تواند ملاک تام و کامل برای تقدیم و تأخیر و تبیین فارق جامع میان امارات و اصول باشد. برای نمونه، چنانچه در مقام اثبات ملاحظه شود، امارات ظنی‌ای نظیر قیاس یا شهرت فتوایی وجود دارند که فی‌الجملة قوت احتمال و کشف ظنی در آنها حاصل است؛ اما مع ذلک شارع مقدس در همان موارد دستور می‌دهد که به این ظنون کاشفه و احتمالات عمل نشود و به جای آنها به اصل عملی - مانند استصحاب یا برائت - رجوع گردد؛ با اینکه کشف ظنی وجود داشته است. قیاس یا شهرت فتوایی غیرمعتبر نیز دارای درجاتی از کاشفیت و ارائه ظنی هستند؛ مع ذلک با اینکه کشف ظنی در آنها وجود دارد، شارع مقدس از عمل به آنها نهی فرموده و دستور به رجوع به اصل عملی داده است؛ یعنی در این موارد، بر خلاف نظریه تراحم حفظی، شارع به جهت رعایت قوت محتمل از قوت احتمال صرف نظر کرده است.

در نقطه مقابل، مواردی وجود دارد که با وجود اهمیت فوق‌العاده محتمل، شارع اماره (قوت احتمال) و بینه را مقدم داشته است؛ برای نمونه، در مسأله اتهام به قتل: شخصی متهم به قتل نفس است؛ اگر مقتضای استصحاب عدم قتل لحاظ شود، برائت و نجات جان او تأمین می‌گردد؛ درحالیکه از سوی دیگر، بینه شرعی بر ارتکاب قتل توسط او اقامه شده است. در اینجا محتمل بسیار خطیر و اساسی است؛ زیرا مسأله، مسأله حفظ دماء و جان انسان است که از اهم احتمالات در شریعت به شمار می‌آید. در این موضع، با اینکه از حیث محتمل، استصحاب عدم قتل موجب صیانت از دماء است، اما شارع مقدس بینه را بر استصحاب مقدم می‌دارد و حکم به ثبوت قتل بر پایه بینه می‌فرماید؛ یعنی با وجود اهمیت محتمل، اماره مقدم می‌گردد. و تفاوتی ندارد که اماره در احکام باشد یا در موضوعات؛ چراکه حجیت اماره در هر دو ساحت جریان دارد.

همچنین در باب اعراض و فروج، مانند فرضی که زن و مردی در بقای زوجیت اختلاف نمایند؛ یکی مدعی وقوع طلاق است و دیگری منکر آن. مقتضای استصحاب حالت سابقه، بقای علقه زوجیت است؛ اما اگر بینه شرعی بر وقوع طلاق اقامه گردد، بینه بر استصحاب مقدم می‌شود. درحالیکه مسأله اعراض و نوامیس از اهم احتمالات نزد شارع است، مع ذلک شارع اماره (بینه) را مقدم می‌دارد.

پرسشگر: ...

استاد: قوت محتمل در هر دو مثال وجود دارد؛ مثال نخست مسأله دماء بود و مثال دوم مسأله اعراض؛ و هر دو باب از اموری هستند که با ادله قطعی ثابت شده که حفظ آنها در بالاترین درجات اهتمام شارع قرار دارد. در استصحاب زوجیت، اگر مسأله صرفاً بر مدار قوت محتمل بود، می بایست جانب احتیاط و استصحاب ترجیح می یافت؛ اما شارع بینه (قوت احتمال) را مقدم داشته است.

این شواهد نشان می دهد که معیار اصلی در تقدم امارات بر اصول عملیه، ملاک قوت احتمال یا قوت محتمل نیست؛ بلکه آنچه در این مواضع حاکمیت دارد، همان «ترتیب ذاتی» میان مراتب سه گانه است.

پرسشگر: ...

استاد: مراد، کاشفیت ظنی معتبر است. در این موارد، اگر علم وجدانی حاصل بود، قهراً بر اساس علم رفتار می شد؛ اکنون که علم منتفی است، کاشفیت ظنی از طریق بینه محقق گردیده و شارع دقیقاً بر طبق همان ترتیب عقلی، کاشفیت ظنی را بر اصل عملی مقدم داشته است. بنابراین مدعای اساسی این است که در تمامی تشریعات و جعل های شرعی، آنچه معیار اصلی تقدیم به شمار می آید، همین ترتیب ذاتی است و نه صرف محاسبه قوت احتمال یا قوت محتمل؛ و همان گونه که گذشت، این ترتیب امری تکوینی و ذاتی است و نه صرفاً جعلی.

پرسشگر: آیا این ترتیب، ترتیبی شرعی نیست؛ بدین معنا که شارع خود بینه را حجت قرار داده است؟

استاد: پاسخ این است که اعتبار بینه از سوی شارع، خود مبتنی بر همان ترتیب ذاتی صورت پذیرفته است؛ بدین بیان که ملاک شارع در اعتبار بخشی به بینه و تقدیم آن، صرف قوت احتمال یا قوت محتمل نبوده، بلکه متابعت از همان ترتیب ذاتی میان رتبه کشف و رتبه تحیر عملی بوده است. این مسأله از مباحث بسیار دقیق است و نیازمند تأمل و تعمق وافر است تا ابعاد و غایات آن به وضوح آشکار گردد.

پرسشگر: ...

استاد: اگر متهم قصاص یا اعدام شود، دیگر امکان بازگشت حیات برای او متصور نیست! در باب اهمیت نجات جان انسان، آیا بیانی صریح تر و رساتر از کلام الهی وجود دارد که می فرماید: «مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا»؟! این آیه شریفه خود بین ترین دلیل بر آن است که محتمل (حفظ نفس محترمه) در نزد شارع در غایت درجه از قوت و اهمیت قرار دارد. مع ذلک شارع در این مقام چه دستوری می دهد؟ با اینکه قوت محتمل در بالاترین رتبه است، به کاشف ظنی (بینه) ترتیب اثر داده و آن را مقدم می فرماید.

پرسشگر: ...

استاد: اگر قاضی خود علم وجدانی به قتل داشته باشد یا جرم مشهود باشد، آیا علم مقدم بر قوت محتمل دانسته نمی‌شود؟ با اینکه در اینجا نیز مسأله، صیانت از نفس است، مسلماً با وجود علم به علم عمل می‌شود؛ و هنگامی که علم منتفی شد، به کاشف ظنی عمل می‌گردد. تمام سخن در این است که ملاک این رفتار تشریعی شارع چیست؟

پرسشگر: ...

استاد: بینه متضمن قوت احتمال است. در این مسأله شارع قوت احتمال را بر قوت محتمل مقدم داشته است؛ درحالیکه از حیث محتمل، چیزی خطرتر از مسأله دماء در شریعت وجود ندارد.

پرسشگر: ...

استاد: احسنت! مدعا دقیقاً همین است؛ بحث الان در این نیست که شارع چگونه تشریع کرده است؛ بلکه می‌خواهیم بگوییم آنچه شارع تشریع فرموده باید بر اساس این ملاک استوار باشد، نه بر پایه تراحم حفظی میان قوت احتمال و قوت محتمل.

پرسشگر: ...

استاد: نه اینکه ارشاد باشد؛ بلکه جعل و تشریع مولوی است؛ لکن سخن این است که این جعل مولوی بر چه ملاک و اساسی استوار گردیده است؟ شارع می‌توانست بر خلاف آن نیز جعل نماید؛ کما اینکه در مواردی با وجود کشف قوی (نظیر قیاس)، از عمل به آن نهی فرموده و رجوع به اصل عملی را لازم دانسته است. پس جعل شارع، جعلی مولوی است؛ اما بحث در ملاک است. تمام نزاع اصولی در کشف «ملاک تقدیم» است. نظریه تراحم حفظی استاد شهید صدر رحمته الله علیه برای تبیین همین ملاک تقدیم ارائه شده است؛ نظریات دیگر اعظم نیز که به حکومت یا ورود تمسک بسته‌اند، همگی در پی تبیین ملاک تقدیم بوده‌اند؛ لکن تفاوت در آن است که مشهور اصولیان در پی اصطیاد ملاک تقدیم از لسان مقام اثبات هستند، درحالیکه مبنای مختار آن است که این ملاک، ملاکی ثبوتی و ذاتی است.

پرسشگر: ...

استاد: صرف امکان اینکه شارع مقدس در جعل حجیت، این ترتب عقلی را ملحوظ داشته باشد، کفایت می‌کند؛ چراکه ترتب ذاتی عقلی، بستری تکوینی است که تشریع شارع در جعل امارات و اصول خودبه‌خود بر آن منطبق می‌گردد. حقیقت مدعا در این محور استوار است.

پرسشگر: ...

استاد: هنگامی که انسان در پی تحصیل غرضی بسیار مهم و حیاتی است - مثلاً فرزندی از کسی گم شده و او در صدد یافتن فرزند خویش است - چگونه رفتار می‌کند؟ اگر طریق و علمی قطعی بیابد که فرزندش در مکان مشخصی است، مسلماً از همان راه علمی اقدام می‌نماید؛ و چنانچه راه علمی مسدود باشد، به گمان و ظن خویش عمل می‌کند و به هر سمتی که احتمال راجح می‌دهد می‌رود. این سیرت، رفتاری کاملاً طبیعی، عقلی و عقلایی است.

پرسشگر: ...

استاد: چه کسی ادعا کرده است که هر امر ذاتی باید بالضرورة واضح و بدیهی باشد؟! امر ذاتی همواره واضح نیست؛ بلکه در فلسفه و منطق میان دو اصطلاح از ذاتی تفکیک می‌شود: «ذاتی باب ایساغوجی» و «ذاتی باب برهان». آنچه شاید

باید واضح باشد، ذاتی باب ایساغوجی (جنس و فصل مقوم ماهیت) است؛ آن هم در فرضی که ماهیت نوعیه معلوم باشد و از علم به نوع، علم به اجزای حدی آن (جزء عام و جزء خاص) حاصل آید. اما در «ذاتی باب برهان» یعنی محمولاتی که بلاواسطه یا به واسطه امر مساوی از ذات موضوع انتزاع می شوند و ذات شیء مقتضی ثبوت آنهاست. هرگز چنین وضوح و سهولتی وجود ندارد. در بسیاری از موارد ذاتی باب برهان، تشخیص اینکه ترتب یا اقتضای یک امر نسبت به امر دیگر به نحو بلاواسطه است یا باواسطه، نیازمند تأملات عمیق و برهان دقیق فلسفی است و بر همگان آشکار نیست.

بند چهارم: تعمیم مسأله تقدم و تأخر به دایره خود اصول عملیه

مسأله تقدم و تقدم صرفاً منحصر در نسبت میان امارات و اصول عملیه نیست؛ بلکه میان خود اصول عملیه نیز تقدم و تأخر جریان دارد. به بیان دیگر، مسأله تقدم و تأخری که باید درباره ملاک و ریشه آن بحث شود، منحصر به این پرسش نیست که چرا اماره بر اصل عملی مقدم است؛ بلکه گونه‌ای از تقدم و تأخر در درون خود اصول عملیه وجود دارد؛ چنانکه در علم اصول اثبات می شود: «اصل موضوعی بر اصل حکمی مقدم است» و «اصل سببی بر اصل مسببی تقدم دارد».

بحثی که در این مقام مطرح است مبنی بر کشف ملاک تقدم و تأخر میان امارات و اصول، باید ضابطه‌ای باشد که در روابط درونی خود اصول عملیه نیز سرانجام یابد؛ بدین معنا که ضابطه تقدم، باید هم ملاک تقدم اماره بر اصل را تبیین نماید و هم سر تقدم اصلی بر اصل دیگر را آشکار سازد.

مدعای مختار آن است که ملاک تقدم، همان «ترتب ذاتی» است؛ و این ترتب در تقدم اصل عملی بر اصل عملی دیگر نیز جاری است. اگر اصل عملی موضوعی بر اصل حکمی مقدم داشته می شود، از آن روست که میان اصل موضوعی و اصل حکمی تقدمی ذاتی حاکم است؛ زیرا رتبه موضوع ذاتاً مقدم بر رتبه حکم است. همچنین اگر اصل سببی بر اصل مسببی ترجیح داده می شود، سر آن در تقدم ذاتی و تکوینی سبب بر مسبب نهفته است.

این تقریب، خود قرینه‌ای مؤکد بر درستی مدعاست؛ مبنی بر اینکه ملاک تقدم و تأخر - خواه میان امارات و اصول و خواه در میان خود اصول عملیه - ملاکی ذاتی و ثبوتی در رتبه پیش از جعل و اثبات است؛ و تشریع شارع در مقام اثبات، دقیقاً منطبق بر همین ملاکات ثبوتی و عقلی سامان یافته است.

امعان نظر در این شریعت مقدس - در ابواب فقه، اصول، امارات، اصول عملیه و نظام تقدم و تأخر ادله - نشان می دهد که این منظومه مبتنی بر عالی ترین و منضبط ترین براهین عقلی پی ریزی شده است؛ به گونه‌ای که انسان خود را در برابر ساختاری کاملاً هماهنگ، مستحکم و عقلانی می یابد. این انضباط و وثیق، خود از شواهد اعجاز و حقانیت معارفی است که از مکتب نورانی اهل بیت علیهم السلام به یادگار مانده است. این دقایق و لطایف اصولی، میراثی است که از بیانات امام صادق علیه السلام و ائمه هدی علیهم السلام اخذ گردیده است؛ معارفی که در هیچ مکتب و مسلک دیگری نظیر آن یافت نمی شود. تبیین سایر بندها ان شاء الله در جلسه آینده پیگیری خواهد شد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين